



سجاد صفوری / ایران

«امنیت فرهنگی و حدود و ثغور آن» در میزگرد «ایران» با حضور اعظم آهنگرو و حسین پرکان

وقتی حواس مان از فرهنگ پرت شد!

مهسا رضانی
خبرنگار

■ «امنیت فرهنگی» و «امنیت اخلاقی» این روزها به اصطلاحاتی پریسامد در ادبیات سیاسی و رسانه‌ای ما بدل شده‌اند. اما منظور از «امنیت فرهنگی» چیست؟ در چه شرایطی می‌توان مدعی شد که امنیت فرهنگی به خطر افتاده است؟ چطور از فرهنگ حراست کنیم که امنیتی نشود؟ چرا در ایجاد و حفظ امنیت اخلاقی، بیش از همه بحث «زنان» برجسته می‌شود؟ برای بررسی این موضوع‌ها با دکتر اعظم آهنگر سله‌بنی، جامعه‌شناس و معاون اداره کل فرهنگی- اجتماعی دانشگاه تهران و دکتر حسین پرکان، دکترای سیاستگذاری فرهنگی و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به گفت‌وگو نشستیم.

به دلیل اقتضانات مدرنیته ایجاد شده است. پایه مدرنیسم، خلاقیت و انکشافی است که هر روز در حال نو شدن است. وقتی همه چیز با ریشه نوآوری تغییر می‌کند، فرهنگ ناچار به عقب‌نشینی است و دیگر برخلاف گذشته، نمی‌تواند سوبه‌دار باشد و نمی‌تواند اخلاق بر آن حاکم شود و ارزشگذارانه با آن برخورد شود. در این فضا، وقتی نوآوری‌ها از حدود خود می‌گذرد و به نوعی افسار گسیخته می‌شود ما ناچار خواهیم شد تا «سوبه‌ها» و «ارزشگذاری‌ها» را از فرهنگ گرفته و همه چیز را به «فرهنگ مادی» بدل کنیم.

■ **فکر می‌کنید فرهنگ ما اکنون به این سطح رسیده است و در پرورده دو بعد مادی و معنوی است، اما از منظر اجتماعی اینگونه قابل تبیین است که انسان‌ها از دوره غارنشینی به بعد مجبور بودند «نظم اجتماعی» داشته باشند تا بتوانند ضمن تأمین منافع خود، به منافع دیگری هم آسیب نزنند.** بنابراین برای ایجاد این نظم، یک سری «قراردادهای اجتماعی» تعریف کردند که «فرهنگ» و «اخلاق» دو بُعد جدی از این نظم محسوب می‌شود. در واقع، فرهنگ که اخلاق هم جزئی از آن است، سازگار تعامل اجتماعی یک جمع و جامعه را شکل می‌دهد که طبیعتاً نیاز است از آن حراست شود.

اما اینکه چرا این روزها، اصطلاح «امنیت فرهنگی» پریسامد شده است به این دلیل است که در برخی از زمینه‌های فرهنگی همچون ادبیات، نوشتار، گفتار، آداب، سنن، پوشش، اموال، منابع و... از کج‌روی‌ها و آسیب‌هایی رنج می‌بریم و همین امر نیاز به حفاظت از این نظم و سازگار جمعی را برجسته کرده است و در پی این مسأله‌مندی است که موضوع امنیت و حفاظت از فرهنگ طرح می‌شود.

■ **دکتر حسین پرکان**، معنی لغوی «امنیت» عدم ترس و اضطراب است. اما ترس دو ریشه دارد؛ گاه می‌ترسیم چون نگران از دست دادن آنچه به‌دست آورده‌ایم، هستیم و گاه می‌ترسیم چیزهایی که می‌خواهیم به‌دست بیاوریم را به‌دست نیاوریم. هر آنچه که باعث این احساس‌ها شود، عامل ناامنی است. این عوامل می‌توانند ریشه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... داشته باشد، بنابراین هر چیزی که داشته‌های فرهنگی را تهدید کند یا بخواهد رستم وارد نخستی‌نبرد خود می‌شود، پلی از او می‌پرد که اسم تو چیست؟ رستم می‌گوید مادرم اسم مرا «تو نباشی» گذاشته است. وقتی یک فرهنگ بی‌سویه در درون یک فرهنگ سوبه‌دار قرار می‌گیرد و اقتضانات مدرنیته هم بر آن سوار می‌شود، به یادفرهنگ بدل می‌شود.

برای مثال، اگر بخواهیم برای جنبش اخیر یک میانگین سنی قائل شویم، باید آن را جنبش زیر بیست ساله‌ها بنامیم و این نشان می‌دهد که فرهنگ تربیتی ما سوبه نداشته است. یعنی متنی که فرهنگ دانشگاه، فرهنگ کنایخوانی و فرهنگ تربیتی ما تولید می‌کند، «تو نباشی» و «رستم» و منظور از «تو» فرهنگ سوبه‌دار و رسمی ما است.

■ **برخی تحلیلگران فرهنگی بر این باورند که در جامعه ما اغلب ساختارها نسبت به امر اجتماعی تأخر دارند و همین امر، واکنش‌ها و اعتراض‌هایی را در لایه‌هایی از جامعه ایجاد کرده است؟**

آهنگر: همان‌طور که دکتر پرکان بدرستی اشاره کردند، بعد از انقلاب ۵۷ سرعت مدرنیزاسیون چند برابر شد و نتایج این مدرنیزاسیون هم در حوزه‌های مختلف اعم از دانشگاه، کتاب، مدرسه، فرهنگ تربیتی،

خانواده حتی بانکداری و... قابل ردگیری است. می‌خواهم بگویم همه ساختارهای ما اعم از ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با جریان مدرنیته همگام شد و با سرعت در آن پیش رفتیم، غافل از اینکه اصلاً مسیر و هدف انقلاب ما مدرنیزاسیون نبود. در این میان تنها ساختاری که می‌کوشد به نوعی، اندیشه و گفتمان مقاومت را در برابر مدرنیته زنده نگاه دارد «ساختار سیاسی» است و تمرکز زیاد ما بر ساختار سیاسی باعث شد تا به نوعی از رخنه جریان مدرنیزاسیون به سایر حوزه‌ها چون فرهنگ، اجتماع و اقتصاد و... غافل شویم. در نتیجه، معتقدم امروز نه از تأخر ساختار سیاسی نسبت به دیگر ساختارها، که از یک عدم توازن میان ساختارها و امر اجتماعی رنج می‌بریم. این ناهمزمانی میان ساختارها و امر اجتماعی، امروز خود را به شکل ناآرامی‌هایی در کف خیابان‌ها نشان می‌دهد.

■ **این عدم توازن در کجا نمود بیشتری پیدا کرده است؟**

آهنگر: در قوانین! وگرنه همین الان در بستر و متن جامعه، شما اثری از انکار مدرنیته نمی‌بینید و تمام جنبش‌هایی هم ذات آن بر خلاقیت و پذیرش هر نوع عدم توازن است. هر جا که از ضرورت این توازن صحبت شد، همه گفتند ما «در حال گذار» هستیم! غافل از اینکه اساساً جامعه چون در حال تغییر است، پیوسته در حال گذار است و شما جامعه ساکن و بدون تغییر نمی‌بینید. مهم این است که همه بخش‌های زیرساخت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... با هم و به شکلی متوازن این گذار را طی کنند. مدرنیته بد است و ضد من فضولات از پشت در رابطه با آن نیست. می‌خواهم بگویم فرهنگ جاری ما با آن فرهنگی که طلب می‌کردیم، فاصله دارد. به همین دلیل هم رهبر معظم انقلاب بارها بر مسأله فرهنگ و بازسازی انقلابی آن تأکید کرده‌اند.

به این اعتبار، معتقدم دانشگاه، کتاب، ادبیات و سایر کالاهای فرهنگی ما هیچ سوبه و ارزشی را دنبال نمی‌کنند؛ چرا که فرهنگ مدرن شده، ما دیگر از سوبه‌ها و ارزش‌ها تهی شده است. اتفاقی که در این فضا می‌افتد این است که «فرهنگ اسلامی» به مثابه یک فرهنگ سوبه‌دار، هر چیزی را که سوبه نداشته باشد به ضد خود بدل می‌کند. در شاهنامه فردوسی وقتی رستم وارد نخستی‌نبرد خود می‌شود، پلی از او می‌پرد که اسم تو چیست؟ رستم می‌گوید مادرم اسم مرا «تو نباشی» گذاشته است. وقتی یک فرهنگ بی‌سویه در درون یک فرهنگ سوبه‌دار قرار می‌گیرد و اقتضانات مدرنیته هم بر آن سوار می‌شود، به یادفرهنگ بدل می‌شود.

برای مثال، اگر بخواهیم برای جنبش اخیر یک میانگین سنی قائل شویم، باید آن را جنبش زیر بیست ساله‌ها بنامیم و این نشان می‌دهد که فرهنگ تربیتی ما سوبه نداشته است. یعنی متنی که فرهنگ دانشگاه، فرهنگ کنایخوانی و فرهنگ تربیتی ما تولید می‌کند، «تو نباشی» و «رستم» و منظور از «تو» فرهنگ سوبه‌دار و رسمی ما است.

■ **برخی تحلیلگران فرهنگی بر این باورند که در جامعه ما اغلب ساختارها نسبت به امر اجتماعی تأخر دارند و همین امر، واکنش‌ها و اعتراض‌هایی را در لایه‌هایی از جامعه ایجاد کرده است؟**

آهنگر: همان‌طور که دکتر پرکان بدرستی اشاره کردند، بعد از انقلاب ۵۷ سرعت مدرنیزاسیون چند برابر شد و نتایج این مدرنیزاسیون هم در حوزه‌های مختلف اعم از دانشگاه، کتاب، مدرسه، فرهنگ تربیتی،

«مهاجرت‌های خاموش» چگونه شکل می‌گیرد

ناصر باقری مقدم

دکترای مدیریت تکنولوژی و قائم‌مقام بنیاد ملی نخبگان



به نظر می‌رسد با کزتابی‌هایی در تعریف «نخبه» و «نخبگان» مواجه هستیم و اتفاق نظری در خصوص اینکه اساساً «نخبه کیست؟» وجود ندارد. گاهی گفته می‌شود در کشور ما دایره نخبگان کوچک است و افراد مؤثر در جامعه، لزوماً دانشگاهیان نیستند. این گروه در تعریفی که از «نخبه» ارائه می‌کنند، لزوماً دانشگاه را تنها ورودی نخبه به جامعه نمی‌دانند. از این رو، این پرسش جدی برای بنیاد ملی نخبگان همواره مطرح است که مخاطب این نهاد چه کسانی هستند؟

اگر «نخبه» را تیزهوش تعریف کنیم، باز در تعریف تیزهوشان و استعداد‌های برتر هم انشقاق وجود دارد. افرادی هستند که صاحب استعدادند اما استعدادشان ربطی به هوش ریاضی‌شان ندارد و در دانشگاه هم پرورش نیافته‌اند، مثل هنرمندان که مسیرشان از دانشگاه نبوده است. سند راهبردی کشور در امور نخبگان، نخبگی را چرخه‌ای بین «استعداد درخشان»، «خبرگی» و «تأثیرگذاری» تعریف می‌کند. این تعریف صراحتاً می‌گوید که ما باید دایره نخبگی را بر مراکز آموزشی و پژوهشی متمرکز کنیم و آن را مبنا قرار دهیم. بنابراین وقتی از مهاجرت حرف می‌زنیم نخست باید مشخص کنیم که چه کسانی در حال مهاجرت هستند و نسبت به مهاجرت چه طیفی از افراد باید حساس باشیم؟ در این زمینه نیاز به کارهای نظری جدی داریم و مادامی که نتوانیم حد و مرز نخبگی در جامعه ایران را ترسیم کنیم، عملاً نمی‌توانیم سیاستگذاری مؤثر و جامعی را صورت‌بندی کنیم که همه طیف‌های نخبگی را نمایندگی کند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که چرا امروزه «مهاجرت» به موضوعی پریسامد برای گفت‌وگو در جامعه ما بدل شده است؟ چرا جابه‌جایی فیزیکی افراد برای ما مهم است در حالی که ما تحت تأثیر فضای ICT و اینترنت به نوعی دچار «مهاجرت خاموش» شده‌ایم و بسیاری از جوانان ما که در حوزه IT و ICT فعال هستند، در کشور حضور دارند اما به کشورهای خارجی خدمت ارائه می‌کنند. بنابراین باید این نکته را مدنظر داشته باشیم که نخبگان حتماً نباید خروج فیزیکی داشته باشند تا در آمارهای مهاجرت ما گنجانده شوند!

به این اعتبار، مسأله تعیین‌کننده در مهاجرت «خدمت‌رسانی به جامعه و نظام اجتماعی» است. شاید بهتر باشد که به جای مهاجرت فیزیکی نخبگان به «خروج از خدمت نخبگان» حساس باشیم، چراکه چه‌بسا افرادی با خروج از کشور بتوانند دستاوردهای بزرگتری را برای کشور به ارمغان آورند.

در سیاستگذاری علم و فناوری بخش زیادی از فناوری‌ها به جای آنکه خلق شوند، منتقل می‌شوند. در واقع فناوری‌ها توسط انسان‌ها در بین جغرافیاهای مختلف جابه‌جا می‌شوند و اتفاقاً ما باید از این موضوع استقبال کنیم که افرادی با هدف «کمک به چرخه خدمت» از کشور خارج شوند و آخرین دستاوردهای علمی دنیا را به‌دست آورند و کشور منتقل کنند. این روشی است که کل دنیا در دستور کار خود دارد و ما هم باید خود را به آن تجهیز کنیم.

■ **مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر باقری مقدم است که در نشست تخصصی «وضعیت‌شناسی تحصیلکردگان ایرانی در چرخه مهاجرت» در مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی ارائه شد.**

مختلف نتوانیم این تصمیمات پایه‌ای را اتخاذ کنیم، به مشکل برمی‌خوریم. معتقدم مسأله ما اتفاقاً همینجا است. ما در خصوص بسیاری از مسائل بلا تکلیف هستیم به همین دلیل نمی‌توانیم تصمیمات پایه‌ای مقتضی بگیریم.

اجازه بدهید مثالی بزنم؛ یکی از سیاستگذاری‌های موفق در جمهوری اسلامی، کاهش جمعیت بود که از فضا نتیجه خوبی هم به‌دنبال نداشت و خود، بحران جدیدی رقم زد. واقعیت این است که بیست، سی سال طول می‌کشد تا یک سیاست فرهنگی به نتیجه برسد. ما در آن مقطع زمانی، تمام قوای خود را بر کنترل جمعیت قرار دادیم و حال باید تمام قوای خود را بر افزایش جمعیت قرار دهیم! این رفتار دوگانه در سطح سیاستگذاری عملاً مبانی ما را زیر سؤال می‌برد.

«تغییر فرهنگی» مثلاً اگر سیاستی در خصوص رنگ لباس تصویب شود شکستن مقاومت در برابر این سیاست، حدود ۵ تا ۱۵ سال در یک سازمان کوچک زمان می‌برد. حال فرض کنید ما کلی زمان و

را بپذیریم که عدم توازن‌هایی در جامعه وجود دارد، ریشه آنها را باید در لایه‌های حکمرانی و سیاستگذاری جست‌وجو کرد و ما باید تکلیف مان را در خصوص یک‌سری از موضوعات روشن می‌کردیم. در شورای فرهنگی اروپا، از آنجا که آنها جوامع بسیطی هستند، ۲۱ دوره‌ای در لایه سیاستگذاری‌شان تعریف شده است، در حالی که در کشور ما این دوره‌ای‌ها در لایه سیاستگذاری فرهنگی به حدود ۱۷۰ دوره‌ای می‌رسد. ما تکلیف‌مان را با بسیاری از امور فرهنگی همچون حجاب، موسیقی، امر جنسی، حدود و ثغور شادی و... شفاف نکرده‌ایم. مشکل ما در حکمرانی فرهنگی «دوگانگی سیاستگذاری‌ها» است. این دوگانگی‌ها در کنار شتاب مدرنیزاسیون هر امری را در جامعه ایرانی به یادفرهنگ بدل می‌کند و نتیجه آن می‌شود که برخی نسبت به سیاست‌ها، افراد مذهبی، قشر روحانیت یا... موضع پیدا می‌کنند.

■ **آهنگر:** کاملاً موافقم. وقتی تحولات جامعه به شکل متوازی در جامعه پیش نمی‌رود، تنش‌هایی را در جامعه ایجاد می‌کند و باعث می‌شود افراد نسبت به قوانین، حوزه اجتماعی، عرف و تقریباً هر چیزی که ارزش محسوب شده و آنها را محدود می‌کند، گارد بگیرند و اینجا جایی است که عدم توازن‌ها به ناآرامی‌های کف خیابان‌گره می‌خورد.

وقتی با برخی از این معترضان صحبت می‌کنم مشخصاً عنوان می‌کنند رفاه و زندگی مطلوب مورد انتظار آنان را تنها «زندگی غربی» می‌تواند تأمین کند! و تعریف‌شان از زندگی غربی واقعاً همان چیزی است که در غرب رواج دارد. وقتی چنین ذهنیتی در برخی از افراد جامعه شکل می‌گیرد، بحث «امنیت فرهنگی» برجسته شده و پریسامد می‌شود.

■ **چرا وقتی از «امنیت اخلاقی» حرف می‌زنیم، اغلب بحث «زنان» و سیاستگذاری برای امروزیان، برجسته‌تر می‌شود؟**

آهنگر: از منظر فمینیست‌ها، پاسخ این است که چون همه قوانین فرهنگی و باید و نبایدهای حوزه فرهنگ، اقتصاد، سیاست و در یک کلام جامعه، بر ساخته از نگاه مردانه است، تمام قوانین، استانداردها، فضای فضا عموماً از جمله طراحی فضای شهری و تقریباً همه آن چیزی که در شهر وجود دارد از صندلی اتوبوس‌های شهری گرفته تا عرض جوب خیابان، برآمده از یک استاندارد مردانه است. چون صنعتگر، قانونگذار، سیاستگذار و... مرد است و زنان در آن دیده نشده‌اند و در آن دخیل نیستند و نوعی عدم برابری و نادیده گرفته شدن زنان وجود دارد. در واقع فمینیسم در شکل غیر تندرو خود به‌دنبال برابری در استفاده از امکانات و فرصت‌ها است.

اما فارغ از رویکرد فمینیست‌ها، در طول تاریخ، زنان نیمی از زندگی خانوادگی در تعامل با آقایان بوده‌اند که باید محافظت می‌شدند. از این جهت که خانم‌ها قدرت خاص خود را داشتند که آن باروری است و از طرفی دیگر از نظر جسمی ضعیف‌تر هستند و شرایط مادری را سپری می‌کنند و... بنابراین، نیاز به حمایت دارند. در چنین فضایی، طبیعتاً وقتی از «امنیت» سخن به میان می‌آید نخستین چیزی که به موضوع خاص سیاستگذاری‌های فرهنگی هم نیست اتفاقاً در جنگ‌ها هم اولین افرادی که آزاد می‌شوند، زنان هستند. وقتی بحث خدمات‌رسانی و مدیریت بحران و... هم می‌شود، اول نجات جان زنان و کودکان در دستور کار قرار می‌گیرد؛ چراکه همواره این ذهنیت در «نگاه استاندارد‌رسان مردانه» وجود می‌کردیم و می‌گفتیم موسیقی ایراد دارد می‌توانستیم از نودون موسیقی حرف بزنیم؛ ولی وقتی یکبار از تقدس موسیقی حرف می‌زنیم برای آن بودجه تعیین می‌کنیم و بار دیگر جلوی آن را می‌گیریم، عملاً خود این بلا تکلیفی در بستر زایشگاه مدرنیته هر امری را به یادفرهنگ تبدیل می‌کند. اگر این فرض

کتاب‌هایش تحلیل جالبی دارد و می‌گوید عشایر و سبک سنتی زندگی‌شان همیشه در معرض تهدیدهای طبیعی است و به همین دلیل اخلاق عشایر، اخلاق مردانه‌تری (به معنای فیزیکی) است. چون آنان باید می‌زند حتی زن‌های عشایر هم مردانه عمل می‌کنند. اما هر چه به سمت شهر می‌آیم، این اخلاق‌ها زنده‌تر می‌شوند. چون دشمنی به آن معنا دیگر وجود ندارد و لازم نیست افراد با خود اسلحه و... داشته باشند. طبیعتاً شهر تجلیگاه ظرافت‌های رفتاری است و زنان در این امر قوی‌تر هستند و مردان تابع زنان می‌شوند.

مدرنیته ذاتاً یک میدان مسابقه مردانه است و این رقابت از لحظه تولد کلید می‌خورد؛ از وزن و زیبایی نوزاد شروع شده تا مدرسه و دانشگاه، شغل و ازدواج و... این رقابت تا لحظه مرگ ادامه می‌یابد. این رقابت، از اقتضانات مدرنیته است و از قضا میدانی مردانه است.

اجازه بدهید بحث را با یک مثال به شکل ملموس‌تر پیش ببریم. اگر دنده‌های یک ماشین را در نظر بگیریم، دنده یک، دنده قدرت است و سرعت ندارد، دنده چهار و پنج سرعت است و قدرت ندارد. هیچ‌کدام از این دنده‌ها بر دیگری برتری ندارند و تنها با هم متفاوت هستند. خانم‌ها، شاید از نظر جسمی نسبت به مردان ضعیف‌تر باشند اما توانمندی‌های دیگری دارند. زندگی مثل یک جاده است یک جایی نیاز است با دنده یک حرکت کنیم و یک جایی نیاز است با دنده چهار برویم و هیچ‌یک بر دیگری برتری ماهوی ندارد و بسته به شرایط، یکی از دنده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. خیانتی که فمینیسم به زنان می‌کند این است که می‌گوید اگر شما دنده یک هستید و می‌خواهید در یک رالی که مدرنیته باشد مسابقه دهید من شما را به سطح دنده چهار می‌رسانم؛ یعنی شما را به مرد تبدیل می‌کنم و از هویت زنان‌تان دور می‌کنم تا بتوانید رقابت کنید! به اعتقاد من، دلیل اینکه چرا در موضوعات «امنیت فرهنگی» و «امنیت اخلاقی» بحث زنان برجسته می‌شود این است که ما در دنیای مدرن در یک مسابقه رالی مردانه‌ها شرکت داریم و زنان برای رقابت در رالی میدان ساخته نشده‌اند و این ناهماهنگی ذاتی است که زنان را به مرکز توجه می‌آورد.

■ **آهنگر:** البته، این عدم سنخیت، نباید مانع از حضور زنان در جامعه و در عین حال، محروم شدن جامعه از ظرفیت‌های زنان شود. فرض مردانه بودن میدان نباید یک جامعه را از ظرفیت‌ها و توانایی‌های زنان محروم کند و اگر میدان مسابقه‌ای هم هست، باید دنده نیمی از ظرفیت به خانم‌ها اختصاص یابد و رقابت در همان ظرفیت بین خانم‌ها باشد نه بین خانم‌ها و آقایان. «سیاستگذار فرهنگی» ما فراموش کرده است که خانم‌ها دنده یک حرکت کرده و آقا با دنده چهار، به دست آوردن خواسته‌هایمان باشیم. شما بر هر موضوع فرهنگی در جامعه ما دست نداشته‌ایمان را از دست بدهیم یا از رسیدن به آنچه می‌خواهیم بازمانیم. به همین دلیل است که معتقدم قبل از هر چیزی باید تکلیف‌مان را در لایه سیاستگذارمان بر سر موضوعاتی که در خصوص آن بلا تکلیف هستیم، روشن کنیم و مادامی که این ثبات صورت بگیرد، مسائل کمان را بر جا خواهد ماند. اتفاقاً موضوعات و مسائل مربوط به «زنان» از جمله حوزه‌هایی است که هنوز بلا تکلیفی‌های سیاستگذارانه زیادی در آن داریم. از جهت رواست که وقتی از «امنیت اخلاقی» سخن می‌شود موضوع زنان هم برجسته‌تر می‌شود.